

معرفی کتاب

اخیراً کتاب شعری به نام دلتنگی از دوستان سیدامین نوذری در ۱۰۱ صفحه به وسیله انتشارات تأمین قم به بازار کتاب معرفی شده است. مطالعه این مجموعه را که دربرگیرنده شعر سپید می‌باشد به دوستان شعر و ادب توصیه می‌کنیم.

قصه‌ی دلتنگی

چه زود

رفتی

حس دلتنگی

دارم

و قصه‌ی دلتنگی را

با رنگ کبود بهتم

می‌نویسم.



الماس شیراز

عاطفه احمدی

تسلای غم و درد، ای امید چشم بارانی
تو در شبهای شیراز همچو یک الماس می‌مانی
تو را سوگند بر پهلوی زهرا مادرت، احمد
مبادا از دل نالایق من روی گردانی

بانوی گل سرخ

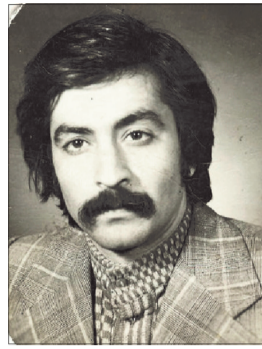
پایان، شب تار انتظار آوردی
بر جان و دل رضا قرار آوردی
با آمدنت به شوره زاران کویر
بانوی گل سرخ، بهار آوردی

مادر



هانیه سزواری

مادرم مرا ببخش به خاطر تمام دردهایی که برای دردهایم کشیدی! مرا ببخش به خاطر تمام حرفهایی که به خاطر شنیدی و دم نزدی... مرا ببخش به خاطر تمام درهایی که زدی و خانه‌ی من نبود... شاید این بخشش تو جهنم مرا گلستان کند.



بی تو من پرسشی بی جوابم

زنده یاد محسن یزشگیان

من سیه چرده‌ای از افق‌های پر آفتابم

آمدم

جستجوگر

پریشان

تا تو ای آبگیر زلال نوازش

تا تو ای برکه‌ی شستشوی تب اضطرابم

آمدم

تا تو را پشت آمیزش مهربانی خورشید و جنگل بیابم

دست‌هایت

خشک سال عطشناک دست مرا مژده‌ی آبسالی

دست‌های تو آوازه‌ی آشنایی

که مرا از فراموش‌تر گوشه‌ی این شبان کویری

سوی خود خواند

من سیه چرده‌ای از افق‌های پر آفتابم

چشم‌هایت

پریشان دلاویزتر خواب

در سایه و روشن نیمروزی

چشم‌های تو تلفیق تاریکی و روشنایی

چشم‌هایت

بستر نرم خوابم

من سیه چرده‌ای از افق‌های پر آفتابم

هرم خورشید داغ جنوبی

می‌کشد شعله در یاخته‌های پُر التهابم

ای تنت چشمه‌ای صاف در سایه سار نوازش

بی تو من پرسشی بی جوابم

من سیه چرده‌ای از افق‌های پُر آفتابم

بی تو ای آب و آبادی من

من خرابم

خرابم

خرابم



کجای قصه‌ی من تکیه دادی

سعيد بورزاي

ازت متشکرم گیسو تو دادی
به دست بادهای این حوالی
چرا چشمانو بستی رو گناهم
غزال جنگل سبز شمالی
به این دلشوره‌ها سرگرم بودم
سر از این سادگی بیرون نبردم
فدای دست و بال چنگ سازت
چقدر از لحظه‌ها سرکوفت خوردم
سر از کار دو چشمون سیاهت
کدوم آهوی وحشی در نیاورد
شکار تیزی این نیزه بودی
مژده‌ی تو دستات بد آورد
کجای قصه‌ی من تکیه دادی
که بار شونه‌های عشق خم شد
تو اثبات گناهم مرد بودم
اگر چه هر دو پای عشق خم شد
اگه میخوای بری چیزی نمیگم
که با اون سنگ رو بیخ شم دوباره
من و تو توی دنیا جا نمی‌شیم
تو رو قرآن زن چشمک ستاره
طلوع یک عبور بی سرانجام
منو دست اتاقی داد و رد شد
فقط تکرار در، تکرار دیوار
تو راه زندگیم بدجور سد شد
تو خط ممتد این بوق گوشه
نشستم تا خودم رو خورده باشم
نشستم توی خط ممتد مرگ
که سوغاتی برات آورده باشم
ازت متشکرم گیسو تو دادی
به دست بادهای این حوالی
بیا مستم کن از عطر نگاهت
غزال جنگل سبز شمالی
تکفتم من چه جور آروم بگیرم
که من رو دست این دیوار میدی
کجا بودی، کجا رفتی دوباره
که بوی الکل و سیگار میدی
من از این سادگی سرکوفت خوردم
تو بوی عطر مردونه گرفتی
حالا دیوار و در با من غریبن
که عطر تو رو از این خونه گرفتی
کجا رفتی گلم، دلشوره دارم
دارم کم کم تو رو از دست میدم
دارم دار و ندارم رو از عشقت
توی تکرار این بن بست میدم



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

